

سه مقاله در باره ی دستور زبان



صمد بهرنگی

ناشر نسخه الکترونیک

Ketabnak.com

تاریخ و ادبیات

فهرست

دستور زبان کنونی آذربایجان

آذربایجان دیلینه مخصوص صرف و نحو

ماضی و مضارع در جریان

دستور زبان کنونی آذربایجان

تألیف عبدالعلی کارنگ

وقتی نام این کتاب را در بخش فهرست کتاب های ماه مجله ی راهنمای کتاب دیدم علاقه مند شدم که آن را مطالعه کنم. متأسفانه کتاب فروشی های تبریز این کتاب را نداشتند. ناچار به خود مؤلف مراجعه کردم و علت نایابی کتاب را پرسیدم. گفتند: «کم چاپ کرده بودیم، فقط به خارجه فرستادیم و چند تایی هم به تهران.» کار آقای کارنگ را باید با دیده ی تحسین نگریست، اما نباید از ذکر چند نکته خودداری کرد:

۱- در محبث اسم از آن عده اسم ها که اصلاً مؤنث به کار نمی روند (مثل: نوکوز- گاونر، بنچه- جوجه ی نر) و یا با افزودن لفظی مثل ارکک مذکر می شوند (مثل: ارکک انششک- خر نر) ذکری نشده است.

۲- در بحث مربوط به تصغیر نوشته اند: «علاماتی که قبل از اسم آورده می شوند عبارتند از: خیردا- کیچیک- بالا». اگر این حرف را قبول کنیم- که من نمی کنم- به خاطر این که هر سه کلمه که به معنی «کوچک و خرده» هستند، وقتی قبل از اسمی قرار می گیرند صفت تلقی می شوند، نه علامت تصغیر، همان طور که در زبان فارسی «خرده» را برای «نان» علامت

تصغیر حساب نمی کنند، باید چند تای دیگر هم به علامات آن جوری افزود:
خیرداجا، بالاجا («جا»ی آخری علامت تصغیر است).

۳- در بحث مربوط به علامت نسبت نوشته: «با افزودن کلمه ی لی یا لو به آخر هر اسم شهر و ده یا کشوری منسوب آن اسم بنا می شود». خوب بود علاوه می کردند که در زبان کنونی آذربایجان هیچ کس کتلی یا کتلو (= دهاتی) نمی گوید، بلکه کندی می گوید و دیگر اسامی هم مثل همین.

۴- در بحث مربوط به مبهمات معادل آذربایجانی «هر» را «هر» دانسته اند و نه چیز دیگر. خوب بود علاوه می کردند که گاهی به جای «هر» لفظ «ده» به آخر کلمه می چسبید: هر شب= هر گنجه= گنجه ده، هر روز= هرگون= گونده. و گاهی هم «سی» به آخر کلمه می چسبید:

سنه قربان اولوم قربان گنجه سی

اولایدی انده ردیم مین جان گنجه سی.

علی تبریزی

ترجمه ی فارسی:

قربانت شوم در شب قربان

می شد می کردم (قربانت) هزارجان هر شب.

۵- در بحث مربوط به ادوات استفهام برای «کدام» فقط «هابیری» را معادل دانسته اند. خوب بود علاوه می کردند که در زبان کنونی آذربایجان «هانسی» و «هانسی سی» از آن مصطلح تر است.

۶- در مبحث صفت باید اضافه کرد که امروزه مردم آذربایجان، یا دست کم مردم تبریز، صفت تفضیلی و عالی را به ندرت به کار می برند (یا

اصلاً نمی برند) و به جای آن همان «صفت عادی» (مطلق) را به کار می برند.

یک تیریزی ترجیح می دهد که به جای: بوقیز او قیزدان گوزل راخدی (=این دختر از آن دختر زیباتر است)، بگوید: بوقیز او قیزدان گوزلدی (=این دختر از آن دختر زیباست). به جای صفت عالی هم ترجیح می دهند که به اول صفت مطلق لفظ «هاممی دان» (=هامیدان= از همه) بیاورند. می گویند: بوقیز هامیدان گوزلدی (=این دختر از همه زیباست)، و نمی گویند: «بوقیز قیزلارین گوزل راخدی». شقی که بنده عرض کردم بیانش سهل تر است.

۷- در محبت قیود:

الف- برای بعضی از قیود می توان معادل های دیگری هم ذکر کرد:

ناگهان= ببردن= ببردن بیره، دیر= گنج= بنواخ، بسیار= چوخ= آرتیق.

پ - نوشته اند: «بیرینجی= اول، ایکینجی= دوم»، خوب بود اشاره می کردند که در حال حاضر در زبان کنونی آذربایجان «اول مینجی= اول، یکی مینجی= دوم، اوچی مینجی= سوم» و غیره مصطلح است و آوردن «اینجی» (صفحه ی ۲۱ کتاب) به آخر اعداد اصلی جهت تشکیل عددهای ترتیبی در زبان عامه معمول نیست.

پ - مؤلف به زعم خود «قیود مشهور در زبان ترکی آذربایجان» را ذکر کرده اند. در حالی که قیود مشهورتری را یادآور نشده اند: آلت= زیر، اوست («او» صدای ñ آلمانی دارد)= رو، بیربوللی= (تقریباً) خیلی زیاد، بونجا= (تقریباً) این قدر. مثال از علی تیریزی:

آغلاما بولبول آغلاما

بونجا اوره گون داغلاما.

ترجمه ی فارسی:

گریه نکن بلبل، گریه نکن

این اندازه (این قدر) داغ به دلت نگذار.

۸- اگر قرار بر این باشد که دستور زبان کنونی آذربایجانی را بنویسیم خوب

است حاشیه ای چند بر محبت ادات افزوده شود:

اول- حرف اضافه ی «از» همه وقت «دن» را نمی رساند، چنان که گوئیم:

گلستاندان یا گلستانان = از گلستان و نمی گوئیم: گلستاندن.

دوم- حرف اضافه ی «در» همه وقت «ده» را نمی رساند، و بعضی وقت ها

«دا» نیز جانشین «در» فارسی می شود. چنان که گوئیم: (به صدا و

حرکه ی حرف ما قبل آخر نوجه شود) یول دا* = در راه، قیش دا

(به سکون اول) = در زمستان، بوغ دا = در سبیل، بوغدادا = در گندم،

اوتاق دا = در اتاق. نیز گوئیم: گمی ده = در کشتی، من ده = در من،

نوزوم ده = در خودم و اوزوم ده = در صورتم، گوزده = در چشم. بنابر این

مثال «کتاب ده» مثال مؤلف- با زبان کنونی آذربایجان وفق نمی دهد. باید

گفت «کتاب دا».

سوم- تمام آن چه که در باره ی «در» گفته شد، درباره ی «اندر» نیز صادق

است.

چهارم- در زبان کنونی آذربایجان ما «با اسب» را «آت ایله» نمی گوئیم. بلکه

«آنتان» می گوئیم. «آت ایله» را در نوشته های مانده از دیگران می توان

پیدا کرد.

*- حرف اضافه ی «ده» یا «دا» همه جا چسبیده به کلمه ی ماقبل نوشته می شود تا با حرف

ربط «ده» (= هم) اشتباه نشود. در این جا برای روشن تر کردن مطلب از قاعده پیروی نشده.

پنجم- اگر زبان کنونی آذربایجان را، زبان مردم بی سواد آذربایجان- نه باسوادان که خواه ناخواه نیمی از گفته های شان فارسی است- در نظر آوریم باید گفت که بیش تر حرف های ربطی که مؤلف ذکر کرده اند در آذربایجان «عیناً به کار نمی رود».

مثل: ۱- «و»: هیچ آذربایجانی بی سواد نمی گوید: احمد و حمید، بلکه می گوید: احمدین حمید (یا احمدن حمید) ۲- اگر: به صورت ایه (به فتح اول و دوم) به کار می رود. ۳- پس: به صورت «به» (به فتح اول بر وزن حرف نفی نه) به کار می رود: به نیه گلمه دون؟ ۴- ولی. ۵- اما: به صورت «آما» یا «آمان» به کار می رود. ۶- لیک. ۷- لیکن ۸- لکن. ۹- همین که: به صورت «انله کی» به کار می رود. ۱۰- اگر چه: به صورت بوننان بنله کی (=با وجود این که) به کار می رود. ۱۱- گرچه. ۱۲- با این که. (هیچ یک از بندهای ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲ را این بنده از زبان آذربایجانیان بی سواد نشنیده است.)

۹- در صفحه ی ۲۴ (تبصره) «انشیت» را به معنی «گوش بده» گرفته اند که نیست و «بشنو» معنی آن است. «گوش بده» را آذربایجانیان «قولاغ آس» می گویند.

۱۰- در بحث مربوط به اسم مصدر (صفحه ی ۲۷ کتاب) نوشته اند: «قاعدہ ی بنای اسم مصدر... اینست که به آخر هر اسمی کلمه ی لیک یا لیق اضافه می کنند. مثل دیوانه- دلی، دیوانگی= دلی لیک و دلی لیق.» من این را نمی دانم و از راهنمای کتاب می پرسم که آیا می شود کلمه ی دیوانگی و نظیرهای آن مثل گرسنگی، بندگی، چلاقی، کوری، و غیره را اسم مصدر نامید یا نه، اما این را می دانم که یک طریقه ی بنای اسم مصدر در آذربایجانی با افزودن «ش» (مثل زبان فارسی) یا افزودن «ایش» و «اوش» به آخر سوم شخص مفرد صیغه ی امر به عمل می آید:

ینری = رو (راه برو)، ینریش = روش (در آذربایجان به معنای طرز راه رفتن استعمال می شود: ینریشده دده سینه چکییدی = در طرز راه رفتن به پدرش رفته است.)، دور = بایست، بلند شو - دوروش = طرز ایستادن (از مصدر دورماخ = ایستادن)، گور (حرف «و») صدای e فرانسه را دارد = بین، گوروش (حرف «و») دوم صدای [آ] آلمانی را دارد = بینش (در زبان آذربایجانی این معنی به جای «دید و بازدید» به کار می رود)، گنت (به کسر اول) = برو، گندیش = روش (طرز رفتن). گاهی لفظ «شخ» (به سکون هر دو) یا «شوخ» را به آخر صیغه ی امر می آورند: ینری شخ (ینریشخ = طرز راه رفتن)، دوروشوخ = طرز ایستادن.

از همه ی این ها که بگذریم به کلمه ها و لفظ هایی می رسیم که در کتاب حاضر از نوع و طبقه ی آن ها اسمی برده نشده است:

- ۱- بی بیم جیل (تقریباً پرخور) که با اضافه کردن جیل به آخر اول شخص مفرد صیغه ی امر بنا شده است.
- ۲- بیلیجی (دانا) که با اضافه کردن «ایجی» به آخر سوم شخص مفرد صیغه ی امر بیل (= بدان) بنا شده است. مثال دیگر: بیرت = پاره کن، بیرتیجی = پاره کننده، درنده. آدم جلد و چالاک.
- ۳- کلمه هایی که با اضافه کردن «چی» به آخر اسم ها بنا می شوند: باشماخ چی = کفاش، لب لبی چی (به فتح لام ها) = لبوفروش، حمام چی = حمامی، فایتون چی = درشکه چی.
- ۴- ترکیب ها و معنی های بدیع مثل: زیر - زیبیل، جر - جبل (به فتح جیم ها و با قیویر - زیویر، خیر - میردا، آیین - اویون (هر پنج تا مترادف با «خرده

ریز» فارسی است)، قاش- قاباخ= اخم و تخم، قوری قاخ= برگه خشک
(اصطلاحاً در مورد آدم های لاغر به کار می رود.)

۵- در زبان فارسی برای این که در مورد رنگ چیزی مبالغه کنند آن رنگ را
دو مرتبه اسم می برند و یکی را بر دیگری اضافه می کنند: پیراهنش قرمز
قرمز بود. لیکن در آذربایجانی در مورد رنگ های اصلی و سیاه و سفید به
نوع مخصوصی مبالغه می کنند: قپ قره (به فتح قاف ها)= سیاه سیاه، گؤم
گؤی (و صدای e فرانسه را دارد)= کبود کبود، آغ آباغ= سفید سفید، ساپ
ساری= زرد زرد، قپ قرمزی (به سکون اول)= قرمز قرمز. و در موارد
دیگر اصلاً مبالغه نمی کنند. مثل کول رنگی= خاکستری، حنایی= حنایی،
سوغانی= رنگ پیاز، چؤهره ای= صورتی، چهره ای.

راهنمای کتاب

آبان و آذر ۱۳۴۱

آذربایجان دیلینه مخصوص صرف و نحو

تألیف س. م. جاد

حق بود که این مقاله به زبانی نوشته می شد که کتاب خود بدان زبان است، لیکن پیدا کردن یکی دو تا خواننده ی دیگر و بیش تر، از این کارم باز داشت. این طور به نظر می رسد که گردانندگان محترم «راهنمای کتاب» از این کتاب با همه ی فایده ای که دارد بی خبر هستند، چون در هیچ جای آن مجله من به اسم این کتاب بر نخورده ام. بیش تر به خاطر شناساندن این کتاب است که من چند سطری می نویسم.

مؤلف در تألیف کتاب خود از ده منبع مهم (غیر از آن هایی که به قول خودش اسم شان را نیاورده است) سود جسته است. از آن جمله *Azerbaijanische Studien* (تحقیقات آذربایجانی) اثر *Karl Foy* مستشرق آلمانی.

اینک حرف هایی درباره ی محتوی کتاب:

۱- فصل نخست در صداهای زبان بحث می کند. حرف های صدادار را نه تا دانسته است: چهار تا کشیده، پنج تا کوتاه. به جای پنج کوتاه چهار تا آورده است. از طرف دیگر این هشت تا حرف در حقیقت سه حرف است: ا، و، ی. با صداهای مختلف مثل واو که دارای چهار صداست. به آلمانی این طور نوشته می شوند: ü, u, ö, o

- ۲- در صفحه ی ۶ کتاب قاعده ی مفیدی بیان می کند: هر کلمه ای که با صدای کشیده ای آغاز شود با آن هم پایان می یابد. در صدای کوتاه هم همین جور. مثال صدای کشیده: اولدوز = ستاره، اوشاق = بچه. مثال صدای کوتاه: اوزوم = انگور، اوره ک = دل. ادات هم که به اسم وارد شود به این قاعده گردن می نهد. کلمه ی بیگانه هم وارد زبان شود باید نخست از زیر دست این قاعده بگذرد و رنگ آذربایجانی بگیرد، بعد وارد صحبت مردم شود: آدم = آدم، دروازه = دروازا (هر دو الف کوتاه).
- ۳- های ناخوانا در آذربایجانی فتحه را می رساند. مؤلف می گوید اگر یکی از حروف املاء (منظورش: ا، ه، ی) به کلمه ای بچسبد که آخرین حرفش (ق، ک، ت) باشد، ق به غ، ک به گ، ت به د بدل شود: پاپاق = کلاه، پاپاخی = کلاه را، اوره ک = دل، اوره گی = دل را، نوردک = اردک، نوردگی - اردک را. برای تبدیل ت به د مثالی نیاورده است.
- حقیر هم تمام سوراخ سنبه های زبان را گشت چیزی نیافت. مگر مواردی که ت به د بدل نمی شود: ات (بر وزن زن) = گوشت، اتی = گوشت را.*
- ۴- از تحقیقات بسیار مفید است که می نویسد: بعضی کلمه ها در وقت تصریف، حرف صدادار آخری را از دست می دهد: بورون = بینی، بورنی = بینی اش، قارین = شکم، قارنی = شکمش. (ص ۸)
- ۵- باز هم از قیاس همان تحقیقات است که می نویسد: در آذربایجانی هیچ وقت بیش تر از دو حرف بی صدا پشت سر هم نمی آید و راست می گوید. کلمه های بیگانه هم برای دخول در زبان باید از زیر دست این قاعده رد شوند و چیزهای زاید خود را از دست بدهند: دستمال = دسمال، دستگاه =

*- کلماتی نظیر ق ت و بت که در زبان محاوره به جای قند و بند گفته می شوند و با افزودن ی به اصل خود بر می گردند (قندی = قند را، بندی = بند را) مصداق این قاعده نیست. اما تخت، تخدی = تخت را، بخت، بخدیم = بختم در زبان محاوره شنیده می شود. (ناشر)

دسگاه = دزگاه. استثنای این قاعده فقط در مورد چسبیدن ادات به آخر کلمه است: بؤرک = کلاه، بؤرکچی = کلاه دوز. جمع چهار حرف بی صدا بی استثنا، غیرممکن است.

قاعده های مفید دیگری هم در مورد مطابقت کلمه های بیگانه با قاعده های زبان و چگونگی دخول آن ها بیان می کند که بهتر است به خود کتاب مراجعه شود.

۶- در جمع بستن اسم می نویسد: «آذربایجان دلینده بیر اسمی جمع انتمک ایچون آخیرینا قالینلاردا «لار» اینجه لرده «لر» گتیریلیر.» (در زبان آذربایجانی برای جمع بستن اسمی اگر آخرین صدا کشیده باشد «لار» و اگر کوتاه باشد «لر» می آورند.) این قاعده همان است که در کتاب «دستور زبان کنونی آذربایجان» آمده است. با این تفاوت که در کتاب حاضر مختصر، مفید و مفهوم تر بیان شده است و در دیگری از صداهای زبان فرانسه یاری گرفته شده است.

۷- علامت های تصغیر را چهار دانسته است: جا، جه، جیغاز، جیگز. به این ها باید افزود: چا و چه.

۸- برای اسم شش حالت قائل شده است: ۱- مجرد، که در جواب که و چه چیز می آید: احمد، باغ. ۲- مفعول به، که در جواب «چه چیز را، که را، کجا را» آید: بابکی = بابک را، انوی = خانه را. ۳- مفعول الیه، که در جواب «به که، به چه، به کجا» می آید: انوه- به خانه، بابکه = به بابک. ۴- مفعول فیه، که در جواب «در که، در چه، در کجا» آید: باغدا = در باغ. ۵- مفعول عنه، که در جواب «از که، از چه، از کجا» آید: انودن = از خانه. ۶- حالت اضافه (مثل زبان فارسی).

این شش حالت در ضمیرها و مبهمات نیز صادق است. مثال ضمیر: (به ترتیب) من، منی، منه، منده، مندن، منیم. مثال مبهمات: کیم (=چه کسی)، کیمی، کیمه، کیمده، کیمدن، کیمین. مؤلف کتاب «دستور زبان کنونی آذربایجان»، که به ظاهر کتاب نتیجه‌ی استنباطات شخصی اش است. چون هیچ منبعی به دست نمی‌دهد. برای اسم حالت‌های زیر را قائل شده است: ۱- حالت فاعلی. ۲- حالت مفعولی (تنها حالت مفعول به را آورده). ۳- اضافه. ۴- ندا. ۵- قیدی: بوگون آت‌الدیم. امروز اسب خریدم. ۶- عطفی: مختاری و فرامرزی گوردوم = مختار و فرامرز را دیدم. ۷- بدلی: پری، اکبرین قیزی، گولدی = پری، دختر اکبر، خندید.

به نظر می‌رسد که در تقسیم نخستین بیشتر به صرف و نحو عربی نظر داشته است و دردومی شاید به دستور فارسی. این جا تأمل است، نمی‌شود زودی یکی را برتر گرفت و دیگری را انداخت.

۹- فصل مربوط به فعل، بخصوص قسمتی که در «فعل‌های اجبار» صحبت می‌کند، دقیق و خواندنی است. صیغه‌ی «فعل اجبار» در زبان فارسی موجود نیست، و آن انجام دادن کاری را با وجود یک واسطه یا دو واسطه نشان می‌دهد و بنایش بر امر است. مثال: آل = بگیر، آدیر = وادارش کن که بگیرد، آدیرت = آدیر تدیر = با دو واسطه گرفتن است (معنای بسیار تقریبی: بگو که وادارش کند که بگیرد). مصدرهای این سه به ترتیب هستند: آماق، آدیرماق، آدیرتماق = آدیرتدیرماق.

با این همه دقت باز هم صیغه‌هایی از زمان‌های آذربایجانی در این کتاب نیامده است. برای اختصار از سه زمان مثال می‌آورد و می‌گذرد: گله جاقمیش = در نظر داشته است که بیاید (معنای تقریبی، در فارسی این زمان وجود ندارد) در نظر داشته است که بیاید. گله جاقمیشدی = در نظر داشته

بوده است که بیاید (معنای تقریبی). گلیرمیش = می آمده است. گلریش = می آمده بوده است.

۱۰ - بعضی موارد در زبان آذربایجانی هست که آدم را به غنای آن مؤمن می کند. مثلاً وقتی که قابلیت ترکیب و تبدیل کلمه ها را می یابی*، یا تنوع و وسعت فعل ها را می بینی. یکی از این موارد را هم مؤلف کتاب حاضر با دقت و حوصله ی لازم در کتاب خود آورده است. سخن را کوتاه کنیم. کلمه ی آغلا (= گریه کن) را در نظر بگیرید. می توان با آوردن ده نوع پسوند ده کلمه ی تازه ایجاد کرد که هر یک به نوعی فعل جمله را توصیف بکند (برای اختصار از آوردن جمله ی بخصوصی خودداری می شود). آغلیاراق، آغلیالی، آغلینجا، آغلادیقجا، آغلادیقا، آغلیاندا، آغلامادان، آغلامامیش، آغلیارکن، آغلار. تازه این ده تا وقتی است که کلمه به حرف با صدای «ا» ختم شده است. در مورد مثلاً کلمه ی یاز (= بنویس) ده پسوند تقریباً متفاوت به کار می رود. علاقمندان به خود کتاب مراجعه کنند.

مؤلف کتاب این گونه کلمه ها را «فعل باغلامالاری = بستگی های فعلی» نامیده است، و چه خوب. شاید بشود این ها را نوعی قید حالت هم خواند.

۱۱ - فصل نهم کتاب «نمونه های ادبیات آذربایجان» است، که نه مربوط به دستور زبان است و نه چیز بخصوص و مهمی از ادبیات آذربایجان را به دست می دهد. فقط چند تعریف ساده و به درد نخور است درباره ی کاغذ تبریک و تسلیت، وزن، لحن، قافیه، ردیف، قصیده، غزل و غیره. کاش که مؤلف از

* - برای نمونه می توان گفت: با افزودن لفظ بخصوصی به آخر اسم، مصدری دارای معنای نزدیک به آن باب معامله ی عربی به دست می آید: درد = درد، دردلشماق = با هم درد دل کردن. چوبوق = چپق، چوبوقلاشماق = نشستن دو نفر با هم و چپق دود کردنشان. یولداش = دوست، یولداشلاشماق = همراه شدن (البته این غیر از یولداش اولماق = رفیق شدن و همراه شدن است).

خیر این قسمت می گذشت، چون با آن همه مطلب های تحقیقی و دقیقی که در کتاب گرد آمده است، این تعریف های سطحی و نامربوط شاید از ارزش کتاب بکاهد.

تنها مطلب مهم این فصل تقسیم بندی شعرهای افواهی آذربایجان است:
۱- بایانی. ۲- تصنیف. ۳- اوخشاما (آغی) ۴- شکسته.

تنها برای شکسته نمونه نیاورده. بحث در این که این چهار نوع در کدام وقت و در چه جایی خوانده می شوند، البته جایش این جا نیست.

۱۲- بخش آخر کتاب هم که در باره ی نقطه گذاری است چیز خاص زبان آذربایجانی و تازه ای ندارد. تکرار همان حرف هایی است که دستورنویسان فارسی و انگلیسی فارسی زبان به خورد مردم می دهند و خودشان در متن کتاب هرگز آن ها را مراعات نمی کنند.

۱۳- نویسنده تعصب خاصی دارد که زبان آذربایجانی از کلمه های بیگانه، تا حد امکان، پاک شود و به جای آن ها کلمه های اصیل آذربایجانی به کار رود. این ها نمونه ای از سعی او است در این راه: کسن (بروزن سمن) حرف= حرف منفصل، قالین سس= صدای کشیده، اینجه سس= صدای کوتاه، دامار و کوک= ریشه ی کلمه، شکیلچی لر= ادات، قوشما= مرکب و حرفی که دو قسمت جمله را ربط دهد، کیچیلتمه= تصغیر، عوضلیک= ضمیر، کو مچی فعل= فعل معین، باغلائیچی= کلمه ای که دو جمله ای را ربط دهد، دیرناق اشارتی= گیومه.

راهنمای کتاب

زمستان ۱۳۴۴

ماضی و مضارع در جریان در زبان کنونی آذربایجان

راه اول:

مصدر فعل در پیش، حرف اضافه ی دا، ده= در دروسط، ماضی و مضارع فعل معین همانند «استن» در آخر. نخست فعل معین را در ماضی و مضارع صرف می کنیم*:

مضارع:

- ۱- یم (بر وزن بَم)، یام معادل هستم.
- ۲- سان، سن معادل هستی.
- ۳- دی، معادل هست، است.
- ۴- یوخ= ییخ= بییک= یوق، معادل هستیم (در لهجه های مختلف).
- ۵- سوز= سیز معادل هستید.
- ۶- دیلر= دیلار، معادل هستند.

*- معادل استن در آذربایجانی، ایمک، تنها فعل بی قاعده ی این زبان است.

ماضی:

- ۱- ایدیم، معادل بودم.
 - ۲- ایدین= ایدون، معادل بودی
 - ۳- ایدی، معادل بود
 - ۴- ایدوخ= ایدیک= ایدیخ= ایدوق معادل بودیم
 - ۵- ایدوز= ایدیژ، معادل بودید
 - ۶- ایدیئر= ایدیئر، معادل بودند
- حالا فعل ینماق (تلفظ تبریز. ینمک)= خوردن را هر دو زمان صرف می کنیم:

ماضی در جریان:

- ۱- ینماق دا ایدیم= در خوردن بودم= داشتم می خوردم
- ۲- ینماق دا ایدین= در خوردن بودی= داشتی می خوردی
- ۳- ینماق دا ایدی= در خوردن بود= داشت می خورد
- ۴- ینماق دا ایدوخ= در خوردن بودیم= داشتیم می خوردیم
- ۵- ینماق دا ایدیژ= در خوردن بودید= داشتید می خوردید
- ۶- ینماق دا ایدیئر= در خوردن بودند= داشتند می خوردند

مضارع در جریان:

- ۱- ینماق دایام= در خوردن هستم= دارم می خورم
- ۲- ینماق داسان= در خوردن هستی= داری می خوری
- ۳- ینماق دادی= در خوردن هست= دارد می خورد
- ۴- ینماق دایوخ= در خوردن هستیم= داریم می خوریم
- ۵- ینماق داسیز= در خوردن هستید= دارید می خورید
- ۶- ینماق دادیئر= در خوردن هستند= دارند می خورند

باید دانست که عامه در تلفظ، این سه تلفظ (مصدر، حرف اضافه، فعل معین) را این طور که من نوشتم جدا از هم تلفظ نمی کنند. بلکه درهم می زنند. مثلاً می گویند: دونن بواوخ ینماق دنیدوخ. ۱= دیروز این موقع داشتیم می خوردیم. من انوه گلنده ننه م ناهار ینماق دنیدی. ۲= موقع آمدن من به خانه مادرم داشت ناهار می خورد.

شاید بشود گفت که این حالت فعل صورت امری نیز دارد که در آن از فعل اولماق (بر وزن گفتار) = شدن استفاده کنند: ینماق دان اول! = از خوردن شو! = مشغول شو و بخور!

راه دوم:

داشت می آمد = گلیردی. دارد می آید = گلیری

در نخستین نگاه شاید در بیاید که این لفظ آذربایجانی همان ماضی و مضارع استمراری است و با آن ها فرقی ندارد. اما این طور نیست. آقای عبدالعلی کارنگ هم این فرق را دریافته اند و در کتاب خود نوشته اند. مضارع اخباری نیز دوگونه است؛ ۱- برای حال. ۲- برای آینده. مثال از همان مضارع استمراری که در انگلیسی «زمان حال ساده» گفته می شود و عادت و همیشگی بودن کاری را می رساند، آورده اند که در آذربایجان گاهی برای آینده هم به کار می رود. چنان که گوئیم: اداره لر ساعات سگگیزه آچار = اداره ها ساعت هشت باز می شود. (این کار معمولاً انجام می شود)، و برای آینده: هاوا ناهاردان سورا آچار = هوا بعد از ظهر باز می شود = باران بند خواهد آمد. همین فرق را در ماضی نیز دریافته اند و بنا به استنباط خودشان گفته اند: «در ترکی ماضی استمراری دو نوع است، نوع اول فعلی که استمرار آن در مدت اندکی (چند ساعت، چند دقیقه، چند ثانیه) بوده، نوع دوم فعلی که استمرار آن در مدت زیادی صورت می گرفت، و همان «در مدت اندکی» است که ماضی در جریان نامیده شود، بهتر است. طرز تشکیل این زمان در

کتاب ایشان آمده است، (بدون این که ماضی و مضارع در جریان نامیده شود). من هم مثال همان کتاب را در این جا نقل می کنم و فقط فعل داشتن را همراه هر شخصی می کنم. بنای این دو زمان بر فعل امر است که به آخرش لفظ های بخصوص می چسبد که آقای کارنگ پساوندش گرفته اند.

مثال از فعل امر گل (بر وزن زن) = بیا:

مضارع:

- ۱- گلیرم = دارم می آیم
- ۲- گلیرسن = داری می آیی
- ۳- گلیری = دارد می آید
- ۴- گلیریک* = داریم می آییم
- ۵- گلیرسوز یا گلیرسوز = دارید می آیید
- ۶- گلیرلر = دارند می آیند

ماضی:

- ۱- گلیردیم = داشتم می آمدم
- ۲- گلیردین = داشتی می آمدی
- ۳- گلیردی = داشت می آمد
- ۴- گلیردیک = داشتیم می آمدیم
- ۵- گلیردیز = داشتید می آمدید
- ۶- گلیردیلر = داشتند می آمدند.

* - یا «گلیروخ- گلیریک- گلیریق» در لهجه های مختلف.

آذربایجانیان ماضی و مضارع در جریان را جور دیگری هم اراده می کنند که من با آوردن چند مثال سخن را کوتاه می کنم:

- ۱- قوناخلاریندی یندی ده دیلر= مهمانان در «خورد خورد». هستند= دارند می خورند. سخت سرگرم خوردندند (بعضی وقت: عنقریب شروع به خوردن خواهند کرد).
- ۲- دده م گنتدی گنتدی ده دی= پدرم در «رفت رفت» است= می خواهد برود= عنقریب خواهد رفت.
- ۳- قوناخلارگل-ها- گلده دیلر= مهمانان در «پیا-ها- پیا» هستند= در حین آمدند= دارند می آیند= عنقریب شروع به آمدن خواهند کرد.
- ۴- دونن بوواخ وور-ها- ووردنیدوخ= دیروز این موقع در «بزن-ها- بزن» بودیم= داشتیم زد و خورد می کردیم= سرگرم زد و خورد بودیم.

فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۳

سال ۱۳۴۴

ناشر نسخه الکترونیک

Ketabnak.com